



Homesickness, Childhood and Adolescence in *Divan* of Mir Razi Danesh Mashhadi

Abbas Salehiankabir¹ Seyyed Hosein Shahabrazavi² Azizolah Tavakoli Kafiabadi³

1. PhD Student of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yazd branch, Yazd, Islamic Azad University, Iran. E-mail: a.salehiankabir@gmail.com
2. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yazd branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran. E-mail: hosseinshahabrazavi@yahoo.com
3. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran. E-mail: a.tavakolli98@gmail.com

1. Article Info

Article type:
Research Article
(p 47-64)

Article history:

Received:
22 June 2021
Received in revised form:
14 August 2021
Accepted:
16 August 2021
Published online:
21 December 2022

ABSTRACT

The purpose of this research is to investigate the homesickness, childhood and adolescence in *Divan* of Mir Razi Danesh Mashhadi, a famous poet of the 11th century during the rule of the Safavid dynasty. The dynasty that caused many poets of that time to migrate to India and experience being far away from their homeland. Although the concept of homeland in Mirrazi's poetry is beyond the city and village of the hometown, the mystical knowledge of this class is a part of our national culture, and careful observation in Anandar's works could be very beneficial in providing a clear picture of the poet's era. Homesickness as a cognitive state occurs when a person suffers from distress and psychological emptiness due to the lack of a material or spiritual element. The reason for this nostalgic feeling that is accompanied by nostalgia for past events; could be a variety of reasons, including being away from home, reminding of enjoyable pasts, youthful vivacity, losing loved ones, or other desirable life events in the past. Due to the poet's unwanted migration to India and being far from home, this emotional feeling of homelessness and reminding of his spring time has given his poetry a more emotional mood and glorified his sense of belonging to his homeland. His approach to the homeland has all aspects of individual memories and there is not any evidence of collective feelings and memories and social nostalgia in his work. What provokes his feelings are the happy memories of living in Iran and the longing to be away from his homeland and his strong desire to return to his homeland and the land of dreams. The method used in this research is a descriptive- analytical one and this case-study research is based on the quantitative evaluation. Mirrazi's way of expressing the grief of homelessness and childhood and adolescence memories were examined by studying and selecting the related poems, so the data gathering is a purposive sampling. After analyzing the data it was seen that immigration and its consequences that can be felt by anyone in the middle age and old age can be seen in Mirrazi's poems. Besides, remembering the past is illustrated in the most attractive and beautiful way in his poem and of course he has a powerful regret that affects the audience. Finally, we can conclude that Mirrazi dedicated a significant part of his interpretation to homesickness, by addressing the grief of homelessness and regretting it. He also has reflected his individual experiences in his poetry.

Keywords: Homesickness, Childhood, Adolescence, Homeland, Mir Razi Danesh Mashhadi.

Cite this article: Cite this article: salehiankabir, Abbas; Shahabrazavi, Seyyed Hosein and Azizolah Tavakoli Kafiabadi (2022), "Homesickness, Childhood and Adolescence in *Divan* of Mir Razi Danesh Mashhadi", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, Vol: 11, Issue: 3, Ser.N: 27, 1-20, [10.22059/jlcr.2021.326037.1691](https://doi.org/10.22059/jlcr.2021.326037.1691).





غم غربت و کودکی و نوجوانی در دیوان دانش مشهدی

عباس صالحیان کبیر^۱ | سیدحسین شهاب رضوی^۲ | عزیزالله توکلی کافی آبادی^۳

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. رایانامه: a.salehiankabar@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. رایانامه: hosseinshababrazavi@yahoo.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. رایانامه: a.tavakoli98@gmail.com

اطلاعات مقاله | چکیده

نوع مقاله: پژوهشی
(ص ۴۷-۶۴)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۵/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۲۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۹/۳۰

هدف این پژوهش بررسی غم غربت و کودکی و نوجوانی در دیوان میررضی شاعر سرشناس قرن یازدهم در دوران حکومت سلسله صفویه است. دودمانی که با شرایطی که بوجود آورد، بسیاری از شاعران آن روزگار را به مهاجرت به هندوستان و تجربه دوری از وطن واداشت. غم غربت به عنوان یک حالت روان‌شناختی زمانی روی می‌دهد که انسان با فقدان عنصری مادی یا معنوی دچار پریشانی و خلاء روانی گردد. دلیل این حس نوستالژیک که همراه با حسرت نسبت به وقایع و اتفاقات گذشته است؛ می‌تواند دلایل گوناگونی از جمله دوری از وطن، یادآوری گذشته‌های خوب، شور و نشاط جوانی، از دست دادن عزیزان خود یا دیگر اتفاقات شیرین زندگی در گذشته باشد. با توجه به مهاجرت اجباری شاعر به خطه هندوستان و دوری از وطن این احساس عاطفی غربت و یادآوری دوران جوانی به شعر او حال و هوای احساسی‌تری بخشیده و حس تعلق به موطن و زادگاه را برجسته کرده است. مفهوم وطن در شعر او اگرچه فراتر از شهر و روستای زادگاه است اما رویکرد او به وطن تماماً جنبه خاطرات فردی دارد و از احساس و خاطره جمعی و نوستالژی اجتماعی در دیوان او موردی مشاهده نمی‌شود. آنچه احساسات او را بر می‌انگیزد، خاطرات خوش گذشته از زندگی در ایران و حسرت دوری از خاک وطن و اشتیاق فراوان او در بازگشت به وطن و سرزمین آرزوهاست. روشی که در این پژوهش اتخاذ گردیده، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر ارزیابی کمی است. به این گونه که با مطالعه و گزینش اشعار بر اساس موضوع مورد بحث، طرز بیان و نحوه پرداخت او به غم غربت و خاطرات کودکی و نوجوانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مهاجرت و تبعاتی که می‌تواند در دوران میانسالی و کهنسالی گریبانگیر هر فردی باشد در اشعار میررضی دیده و بدان پرداخته شده است. یادکرد گذشته در شعر او به زیباترین تصاویر ممکن با بضاعت شاعر، رخ نموده و البته که تحسر و دروغ اندوهناکی نیز دارد که مخاطب شاعر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در فرجام به این نتیجه می‌رسیم که میررضی در شعر خود با پرداختن به غم غربت و حسرت ناشی از دوری از وطن، بخش قابل توجهی از تعبیر شعری خود را به آنها اختصاص و تجربیاتی را که کاملاً هم فردی است در شعر خویش بازتاب بخشیده است. شناخت شاعرانی از این طبقه بخشی از فرهنگ ملی ماست و دقت نظر در آثار آنان در ارائه یک تصویر واضح از عصر شاعر بسیار سودمند تواند بود.

غم غربت، کودکی و نوجوانی، وطن، میررضی دانش مشهدی.

کلیدواژه‌ها:

استناد: صالحیان کبیر، عباس؛ سیدحسین شهاب رضوی و عزیزالله توکلی کافی‌آبادی (۱۴۰۱)، «غم غربت و کودکی و نوجوانی در دیوان دانش مشهدی»، پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت، دوره ۱۱، ش ۳، پیاپی ۲۷، ۲۰-۱۶۹۱.۱-۱۰.22059/jlcr.2021.326037.1691.۱



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

جستجو درباره مسئله وطن و ملیت به شکل جدید و اروپایی آن، که امروز در سراسر جهان مورد توجه ملت‌هاست، چندان سابقه‌ای ندارد و از غرب به دیگر سرزمین‌های جهان راه یافته است. در غرب نیز کم و بیش از قرن هیجدهم و با اندکی اغماض از قرن هفدهم میلادی آغاز می‌شود. مفهوم قومیت و وطن در شکل مشخص و فلسفی آن که در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح است و درباره عناصر سازنده آن، بحث‌ها و اختلاف نظرهای فراوان می‌توان یافت؛ و این، امری است که اروپا با آن در قرون اخیر روبه‌رو شده است و به مناسبت تحولات نظام اقتصادی ملل اروپایی، این تفکر دگرگونی‌هایی داشته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۴۵). تلقی قدما از وطن به هیچ وجه همانند تلقی‌ای نیست که ما بعد از انقلاب کبیر فرانسه از وطن داریم. وطن برای مسلمانان یا ده و شهری بوده که در آن متولد شده بودند یا همه عالم اسلامی (همان: ۳۶). خاطرات ناشی از غم غربت، حوزه وسیعی را در برمی‌گیرد که یاد خویشان و نزدیکان، سرزمین کودکی، ارزش‌های والا و گذشته و هر آنچه که شاعر را به افسوس و حسرت بر از دست دادن آن وامی‌دارد، شامل می‌شود (همان: ۱۴). به عبارت دیگر نوستالوژی یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر در باره خانه است و واکنش‌هایی در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را نیز در برمی‌گیرد (همان: ۳۰).

یکی از جلوه‌های دیگر مفهوم وطن، در اندیشه شاعران ایرانی وطن در معنی بسیار محدود آن بوده که همان ولایت یا شهر زادگاه و محیط پرورش انسان است، و بسیاری از دلپذیرترین شعرهایی که در باب وطن، در ادبیات فارسی گفته شده است همین دسته شعرهاست. بعضی از این شعرها ناظر به یک ولایت، مثلاً خراسان و فارس، بوده و بعضی از اینها ناظر به یک شهر از یک ولایت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۱۳۷). با آنچه گذشت با توجه به هجرت دانش به هند و دوری از وطن اشعار او در پیوند با موطن خود ایران است که در آن زمان صفویه بر قلمرو آن حکمرانی می‌کردند و شعر او ناظر بر تمامی وطن است. غم غربت یا دوری از وطن یک نوع نوستالژی است که توربر آن را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. آنچه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد و اغلب روان‌شناسان نیز بر این باورند همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. نشستن در غربت، دور از دوستان و هم‌زبانان و همدلان موجب می‌گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشته‌ی خود بازگردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید. غم غربت و دلتنگی نسبت به میهن در افرادی که از وطن خود به دور

دست مهاجرت کرده‌اند بسیار شدید است (شریفیان، ۱۳۸۶: ۷۱). عوامل ایجاد غم غربت در اشعار شاعران پارسی را می‌توان چنین تقسیم بندی کرد: ۱. از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزان؛ ۲. حبس و تبعید؛ ۳. حسرت بر گذشته (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱) و همچنین ۴. مهاجرت؛ ۵. مرور خاطرات دوره کودکی و جوانی و ۶. اندوه ناشی از پیری و اندیشیدن به مرگ (شریفیان، ۱۳۸۵: ۳۳). یکی از شاعرانی که غم غربت را چشیده و دوری از وطن را تجربه کرده میررضی دانش مشهدی، فرزند میرزاابوتراب، از شاعران دوران صفوی است. با توجه به اهمیت جدایی از موطن بر افکار دانش مشهدی و تاثیر آن بر تخیلات شاعرانه در این مقاله به بررسی اشعار او در این زمینه می‌پردازیم.

میرزا رضی‌الدین محمد، فرزند میرزاابوتراب، از شاعران دوران صفوی بود. دقیقاً نمی‌دانیم و تذکرها هم چیزی درباره تاریخ ولادت میررضی ننوشته‌اند، اما به احتمال قوی، در نخستین سال‌های سده یازدهم متولد شده است. آزاد بلگرامی و برخی دیگر از تذکره‌نویسان عصر صفوی، در احوال و ذکر بعضی اشعار میررضی و میرزاابوتراب، مطالبی آورده‌اند. از جمله در تذکرها سرو آزاد و خزانه عامره، و نوشته‌اند که میرزاابوتراب فطرت، چند سفر به هندوستان رفته و نهایتاً به سال ۱۰۶۰ هجری قمری در حیدرآباد دکن وفات یافته است. احمد گلچین معانی، شرح احوال مفید و مفصل‌تری از وی ارائه کرده است. اما درباره دانش، قدیم‌ترین مأخذی که در دست داریم، تذکره خیرالبیان است (گلچین معانی، ۱۳۶۳). با توجه به اهمیت جدایی از موطن بر افکار دانش مشهدی و تاثیر آن بر تخیلات شاعرانه در این مقاله به بررسی اشعار او در این زمینه می‌پردازیم. دانش مشهدی، شاعر زبردستی است که تاکنون ناشناخته مانده است و مانند شاعران هم‌پایه خود آن‌چنان که باید شهرتی کسب نکرده است. تعداد محققان محدودی که به دیوان او عنایت داشته و به بررسی آن پرداخته‌اند عبارت‌اند از:

آقازاده (۱۳۹۷) با بررسی «نگاهی به بدیع معنوی در دیوان میررضی دانش مشهدی» اذعان می‌دارد که میررضی دانش مشهدی از شعرای برجسته طرز نو به شمار می‌رود و همانند دیگر شعرای طرز نو برای آرایش کلام خویش به حد وفور از صنایع بدیعی در شعر استفاده کرده است و می‌توان انواع آرایه‌های شعری را در دیوان اشعار وی یافت. از انواع آرایه‌های لفظی و معنوی، صنایعی که در گروه بدیع معنوی قرار می‌گیرند بیشتر مورد توجه دانش قرار گرفته است. همچنین در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به بدیع معنوی در دیوان میررضی دانش مشهدی» خاطر نشان می‌کند که کاربرد انواع تلمیح در دیوان دانش مشهدی، نشان‌دهنده وسعت آگاهی و پشتوانه فرهنگی و ادبی شاعر است. آمیختگی تلمیح با آرایه‌های دیگر ادبی چون ایجاز، تداعی، تشبیه و مبالغه، در دیوان سید رضی، شیوایی بیان و زیبایی ترکیبات وی را دو چندان می‌سازد.

عدل‌پرور (۱۳۹۷) به بررسی تلمیحات و اشارات دیوان سیدرضی دانش مشهدی پرداخته و نتایج نشان می‌دهد کاربرد انواع تلمیح در دیوان دانش مشهدی، نشان‌دهندهٔ وسعت آگاهی و پشتوانهٔ فرهنگی و ادبی شاعر است. آمیختگی تلمیح با آرایه‌های دیگر ادبی چون ایجاز، تداعی، تشبیه و مبالغه، در دیوان سیدرضی، شیوایی بیان و زیبایی ترکیبات وی را دوچندان می‌سازد.

ذاکراالحسینی (۱۳۸۳) در بررسی اصطلاحات نسخه‌پردازی، خوشنویس و صورتگری در دیوان دانش مشهدی نتیجه می‌گیرد که در دیوان دانش، مصطلحات تخصصی صورتگری، تذهیب، و پس از آن خوشنویسی، و بعضاً نسخه‌پردازی، چندان آمده است که نه تنها می‌توان یقین کرد که او با این فنون آشنایی کافی داشته، بلکه از مضمون برخی ابیات می‌توان صورتگری و خوشنویس بودن وی را استنباط کرد، و به نظر می‌رسد که در این دو فن ممارست و حتی شاید احاطه داشته است.

سیدمسعود رضوی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «غریب ملک بهار»؛ دربارهٔ زندگی و سروده‌های میررضی دانش مشهدی پرداخته و نتیجه می‌گیرد که شعار دانش، غالباً صبغه‌ای شکوه‌سرایانه و غمگنانه دارد. مثل اغلب شعرای برجستهٔ این سبک، نوعی اندرزگونگی معطوف به خود، همراه با عزلت و غربت حکمی بر مضامین و معانی حاکم است.

در زمینهٔ پژوهش دربارهٔ نوستالوژی در اشعار فارسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شریفیان و تیموری (۱۳۸۵) در «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی» (بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث) به بررسی و ابعاد غم غربت در آثار این دو شاعر پرداختند.

موسوی و شمسی (۱۳۹۰) به بررسی نوستالژی در اشعار سنایی و تبیین مفاهیم نوستالژی در دیوان شاعر و تحلیل کارکردهای زبان در نوستالژیک کردن فضای اشعار پرداختند. موسوی و همکاران (۱۳۹۱) با بررسی غم غربت در اشعار منوچهر آتشی نشان دادند که گذشته‌سرایایی شاعر علاوه بر تاریخچهٔ حضور او در دنیا به گذشته‌های بسیار دور و باستانی و اسطوره‌ای بازمی‌گردد.

جلالی کندلجی و همکاران (۱۳۹۷) در بررسی «غم غربت در دفتر اول و دوم مثنوی معنوی» نشان دادند که مولانا برای بیان غربت انسان در این دنیا و غم غربت او، بیشتر از حکایت‌های تمثیلی کمک می‌گیرد و فهم غصه هجران را ملموس‌تر می‌کند. در شعر عرفانی، عارف سرانجام مالکیت خود را در مورد چیزهای از دست رفته و شرایط خوش گذشته که از دست داده بود؛ به دست می‌آورد و بازگشت به وطن اصلی و جهان معنا و وصال معشوق حقیقی با هم و یک جا برای عارف دست خواهد داد.

روش پژوهش در این بررسی، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر ارزیابی کمی است؛ از این‌رو، با استخراج اشعار و سروده‌های شاعر از دیوان میررضی دانش مشهدی به تصحیح محمد قهرمان نحوه پرداختن شاعر به غم غربت و کودکی و نوجوانی بحث و بررسی می‌شود.

۲. نوستالژی

نوستالژی یا غم غربت اصطلاحی روان‌شناسی است که به حسرت بر گذشته و بیگانگی با واقعیات موجود اطلاق می‌شود و بر پایه آن شاعر یا نویسنده یاد گذشته و یا سرزمینی را که در ذهن دارد، دردآلود بیان می‌کند. هرگاه عرصه زندگانی چنان بر انسان تنگ شود که او نتواند از آنچه هست و دارد، لذت و رضایتی حاصل کند، ناگزیر می‌شود، مسیر آرزومندی و آرمان‌جویی را طی نماید. آرمان‌های انسانی یا پیش روی قرار می‌گیرند یا پشت سر می‌مانند. هرگاه ذهن به گذشته رجوع کند و اسباب رهایی خود را از دلتنگی، در گذشته، جستجو نماید، حسرت گذشته یا آنچه نوستالژی نامیده می‌شود، در او پدید می‌آید (علیزاده و باقی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۷۶).

در اصطلاح، نوستالژی یک احساس طبیعی، عمومی و حتی غریزی و فطری در میان نژادهای گوناگون و به طور کلی تمامی انسان‌هاست. به لحاظ روانی، زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشته خود فاصله می‌گیرد. گذشته‌ای که عبارت است از انبوه تصاویر، تجربه‌ها، دانش‌ها و اصولاً تمام زندگی ماست. تمام ذهن ما، زندگی، روابط و رفتار ما ریشه در گذشته دارند (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۴). توربر (Thurber) می‌گوید: مفهوم غم غربت درماندگی با اختلال است که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود (شریفیان، ۱۳۸۷: ۷۰). با این حال، تعاریف علمی و دقیق‌تری در مورد احساس غربت ارائه شده است. احساس غربت حالت هیجانی، انگیزشی است که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است. اصطلاح احساس غربت واکنش‌هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را دربرمی‌گیرد (مصفا، ۱۳۸۵: ۴۱).

نوستالژی دوری از وطن در چهار مفهوم جداگانه قابل بررسی است: زادگاه و محل پرورش. وطن ملی و قومی، وطن عرفانی که همان وطن ازلی است و وطنی که در واقع گریز از حال و پناه بردن به آینده و همچنین پناه بردن به گذشته‌های آغازین است (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۹). غم غربت و احساسات مربوط به آن از دیرباز در آثار نظم و نثر کهن فارسی گرچه نه به این عنوان وجود داشته است و در آثار شاعرانی چون مسعود سعد، سنایی، عطار، مولوی و حافظ به چشم می‌خورد. با توجه به روحيات، خلیقات و اندیشه‌های متفاوت، رگه‌های خاصی از نوستالژی و غم غربت در اشعار هرکدام

به شکل برجسته‌تری نمود یافته است. در اشعار شاعرانی نظیر مولوی که پا به عرصه کشف و شهود نهاده و به وادی عرفان وارد شده‌اند، نوستالوژی و غم غربت از بهشت و آرزوی بازگشت به وطن اصلی آدمی پررنگ تر دیده می‌شود. در شعر شاعری چون مسعود سعد که سال‌های دراز در حصار نای به بند و زنجیر گرفتار آمده و از شهر و دیار خویش دور مانده، احساسات نوستالژیک به گونه‌ای دیگر رخ می‌نمایند. عوامل متعددی در ایجاد غم غربت، حس دلتنگی و حسرت نسبت به گذشته یا آنچه که روزگاری بوده و اکنون از دست رفته، نقش دارد. عواملی چون مهاجرت و دوری از وطن، یادآوری گذشته خوب و شیرین چون کودکی، مرگ عزیزان، دوستان یا اعضای خانواده، پیری و از بین رفتن شور و نشاط جوانی و هر چیز خوب و با ارزش که به هر دلیل انسان آن را از دست داده و حال به خاطر فقدان سوگوار است و با حسرت از روزگار بودنش یاد می‌کند و مشتاقانه بازگشت به آن را آرزو دارد (موسوی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۴۷). بخش وسیعی از اندوه‌یادهای شاعران معاصر در سوگ دیگر شاعران در قلمرو شعر سنتی معاصر و در انواع قالب‌های آن قرار می‌گیرد و حتی با پیدایش شعر نیمایی و سپید نیز اندوه‌یادهایی در قالب سنتی دیده می‌شود (همان: ۷). با توجه به اهمیت دوری از وطن در زندگی و سبک نگاه شاعر به این موضوع در این بررسی به ابعاد گوناگون دوری از وطن در شعر دانش پرداخته خواهد شد تا عوامل شکل‌گیری غم غربت و مؤلفه‌های برجسته آن مورد نقد قرار گیرد.

۳. زادگاه و محل پرورش دانش

میرزا رضی‌الدین محمد، فرزند میرزا ابوتراب، از شاعران دوران صفوی بود. دقیقاً نمی‌دانیم و تذکره‌ها هم چیزی درباره تاریخ ولادت میررضی ننوشته‌اند، اما به احتمال قوی، در نخستین سال‌های سده یازدهم متولد شده است. آزاد بلگرامی و برخی دیگر از تذکره‌نویسان عصر صفوی، در احوال و ذکر بعضی اشعار میررضی و میرزا ابوتراب، مطالبی آورده‌اند. از جمله در تذکره‌های سرو آزاد و خزانه عامره، و نوشته‌اند که میرزا ابوتراب فطرت، چند سفر به هندوستان رفته و نهایتاً به سال ۱۰۶۰ ق در حیدرآباد دکن وفات یافته است. احمد گلچین معانی، شرح احوال مفید و مفصل‌تری از وی ارائه کرده است. اما درباره دانش، قدیم‌ترین مأخذی که در دست داریم، تذکره خیرالبیان است (گلچین معانی، ۱۳۶۹). زادگاه میررضی دانش مشهدی ولایت خراسان و شهر مشهد در سرزمین ایران است. اما به دلیل مسافرت دانش به هندوستان و دوری از وطن در اشعاری که به این دوری اشاره دارد، حس نوستالژیک و تصویری غم‌انگیز موج می‌زند. دلیل هجرت شاعر را نظمی تبریزی چنین می‌نویسد:

میرزا رضی، پسر میرزا ابوتراب، از شاعران نازک خیال سده یازدهم هجری است. پدرش نیز شاعر بود و فطرت تخلص می‌کرد. فطرت به هندوستان رفت و به سال ۱۰۶۰ در حیدرآباد دکن درگذشت. میرزا رضی به سراغ پدر بدان کشور سفر کرد و تا مدتی بازنگشت. در شعبان سال ۱۰۶۵ قصیده‌ای در مدح شاه‌جهان سرود و پادشاه را خوش آمد و او را دو هزار روپیه صله داد. پس از آن به خدمت دارا شکوه ولیعهد دانشمند و باذوق شاه‌جهان پیوست و در حضرت او پایگاهی بلند یافت. دانش مدتی هم در بنگاله مورد عنایت محمد شجاع پسر دیگر شاه‌جهان قرار گرفت و به سال ۱۰۷۲ از هند به زادگاه خود مشهد مراجعت نمود (نظمی تبریزی، ۱۰۶۳).

۴. نوستالوژی غم غربت در اشعار دانش

در فراق وطن سروده:

ز باغ خشک هندی تنگدل، گلزار ایران کو که سروش بر صدای آب رقص دل به بر ما را
(دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۳۶)

در اینجا شاعر خطه هندوستان را چون باغ خشکی می‌داند که ماندن در آن باعث تنگی دل و تکدر خاطر گردیده و احساس نوستالژیک خود را به موطن اصلی با یادآوری تصویری زیبا و احساسی رقصیدن سرو با صدای موسیقی آب در وطن نشان می‌دهد. این عاطفه وطن‌دوستی و شیفتگی به سرزمین بیش از هر چیز نشان از تعلق خاطر به خاک و سرزمین و احساس غم غربت در زوایای فکری شاعر است.

به ناله می‌گذرد عمر غربتم دانش چو طایری که فند زآشیان جدا در شهر
(همان: ۱۵۱)

غم غربت یکی از جان‌کاه‌ترین و سنگین‌ترین حالاتی است که در شرایط ویژه‌ای بر جان و روان آدمی سنگینی می‌کند و او را می‌آزارد و باعث می‌شود در آن شرایط سخت، تخیل و ذهن آدمی با مسافرت‌های تخیلی، جمله‌های ناب و اشعار دل‌نشینی را که نشان از غم و حسرت‌های درونی او هستند؛ بر زبان بیاورد و دفترها به نظم بکشد (جلالی کندلجی، ۱۳۹۷: ۱۷۹). احساس اندوه و زاری بر گذشت عمر در غربت نشان از وابستگی به زادگاه و دل در گرو میهن داشتن است. برای بیان عمق اندوه، خود را به مرغی مانند کرده که دست روزگار او را به جفا از آشیان جدا کرده و مرغ گرفتار دیگر آرامشی در خود نمی‌بیند.

بوی پیراهن یوسف که غریب وطن است غیر یعقوب ندانست که در کنعان کیست
(دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۵۱)

فراق دوری از وطن و درد جان‌کاه آن را کسی می‌تواند درک کند که همواره یاد و خاطره عزیزی را در دل نگاه داشته و منتظر خبری از عزیز خود است تا نهاد ناآرام خود را تسلی بخشد. بوی پیراهن یوسف نقطه پایانی برای دردهای انباشته پدری چشم انتظار

فرزند است و شاعر غربت گزیده نیز در انتظار رسیدن خبری از موطن خود است تا شعله اشتیاق خود را التیام بخشد.

مرغ ملول دامن صحرای غربتیم هر جا که شب رسد، پر و بال آشیان ماست
(همان: ۶۹)

شاعر زندگی در غربت را موقتی و بدون برنامه و پشتوانه می‌داند و غربت را بیابانی فرض می‌کند که هدفی و رای زنده ماندن موقتی برای آن قابل تصور نیست و آسایشی حقیقی در آن وجود ندارد، همچون مرغی غمگین در صحرایی غریب که تنها تکیه گاهش پر و بال خویش است و هیچ آینده روشنی برای او متصور نیست.

ساختم از شورش غربت به اندوه وطن طوطیای چشم طوفان دیده گرد ساحل است
(همان: ۷۹)

تصویر شعری زیبا از اندوه وطن را جلوه‌گری می‌کند و شاعر احساسات رمانتیک و عاشقانه بی حد و اندازه‌ای را که ریشه در سرشتش دارد، به منصفه ظهور می‌رساند. هر چند با طغیان عواطف و احساسات پاک خود به وطن کنار آمده ولیکن علاج درد بی‌وطنی را گردی برخاسته از خاک وطن می‌داند تا آن را توتیای چشم کند و به آغوش پر از محبت مام وطن بال بگشاید. استفاده از ترکیباتی چون شورش غربت، اندوه وطن، چشم طوفان دیده و گرد ساحل نشان از چیرگی او در به کارگیری زبان در انتقال پیام عاطفی دارد و تاثیر کلام او کاملاً جنبه دراماتیک پیدا کرده است.

خاک غربت نیست دامنگیر، سستی بند پاست سخت این زنجیر بر پایم گرانی می‌کند
(همان: ۷۹)

خاک غربت چیز با ارزش و درخور توجهی برای جلب توجه و علاقه‌مندی من ندارد و غربت‌نشینی نتوانسته تعلق خاطری در من به وجود بیاورد و لیکن میل و کشش وطن چون زنجیری گران مرا به سوی ترک غربت و روی آوردن به وطن می‌کشاند. نکته قابل بیان، این واقعیت است که دانش در هندوستان با عزت و سربلندی می‌زیسته؛ چنان‌که در تذکره نصرآبادی چنین آمده است:

میرزا رضی دانش از سادات رضوی مشهد مقدس است. در کمال شیرین زبانی و فصیح بیانی [است] با [پدر خود به هند رفت و] میرزا ابوتراب در آنجا فوت شد. او مدتی در خدمت شاهجهان می بود، از امرا و پادشاه گرمی بی نهایت می دید، چنان که (چنان‌که) به صلۀ این بیت:

تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار قطره تا می می‌توان شد، چرا گوهر شود
مبلغ صد تومان شاهزاده دارا شکوه به او انعام داده. بعد از مدتی از هند به دکن رفته در خدمت قطب شاه (سلطان عبدالله) اعتبار به هم رسانیده، در آن ولایت به عیش و عشرت گذرانیده. در آخر کار به راهنمایی هادی توفیق تایب، شده قبل از حال تحریر

به مشهد مقدس آمده الحال در آنجاست. مسموع شد که پادشاه هر ساله سی تومان در وجه مشارالیه مقرر داشته که به نیابت او هر ساله زیارت کند (قهرمان، ۱۳۷۸: ۶).
با این توصیفات علاقه و حس شدید وطن‌دوستی در دانش می‌تواند به یک حس ناسیونالیستی از وطن تعریف شود که مرز و حد مشخصی بر آن مترتب نیست. این حس چنان شدید است که می‌گوید:

نصیبی دارم از درد وطن، خونم به جوش آمد
به دست گل‌فروشان گل چو در بازار می‌بینم
(دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۱۷۱)

با دیدن دسته گلی در دستان گل‌فروش در سر بازار عشق لایتناهی به خاک ایران در درون بی‌تاب او به جنبش می‌افتد و او را به منتهای اندوه و بی‌تابی می‌کشاند.

آن کهن صیدم که عمرم در گرفتاری گذشت
در قفس بهر تپیدن پر برون آورده‌ام
(همان: ۱۸۳)

ماندگاری خود در خاک غربت را به کهنه صیدی مانند کرده که روزگار درازی در گرفتاری گذرانده و با وجود قفس تنگ در برابر خود، پر و بال او تنها به کار بی‌قراری و بر خود لرزیدن می‌آید. اشاره شاعر به جایگاه و اعتباریست که در رهگذر زیستن درهند و دربار کسب کرده و او این همه اعتبار و مرتبه را در برابر از دست دادن خاک وطن بی‌ارزش می‌داند.

نشانه هرکه می‌خواهد زکوی بی‌دلان پرسد
ندیدم سازگاری خانه را از دل جدا کردم
(همان)

در غربت و دوری از وطن، نام و نشان مشخصی ندارم و چون نتوانستم با زیستن در این خاک غربت الفتی و قرابتی پیدا کنم، نشان من وطنی‌است که دلم در آن آشیان دارد. روح و روان شاعر فقط با همنشینی با خاک وطن آرام می‌گیرد و غربت محل زیست جسمانی اوست.

در این بستان زمن بی‌دردی گلچین نمی‌آید
چرا گل را کنم بی‌خانمان درد وطن دارم
(همان: ۱۸۹)

گلچین در هنگام چیدن گل‌ها درد جدایی از دامن گل مادر را احساس نمی‌کند؛ زیرا او غم جدایی را تجربه نکرده، اما من به خاطر درد هجران از وطن و بی‌خانمانی بعد از جدایی از اصل خویش، حال گل را درک می‌کنم و حاضر نیستم تا با چیدن گلی از شاخه او را به این جدایی و درد ناخواسته گرفتار کنم.

به غربت افتم آن ساعت که از مستی به هوش آیم
مرا خاک وطن در عالم آب است پنداری
(همان: ۲۰۶)

زندگی دور از وطن را به حالت هوشیاری که همراه با فکر و درد و رنج است مانند کرده است و زندگی در موطن خود را به عالم مستی و نشئه حاصل از مستی مانند کرده

که انسان در اوج مستی از دنیا و مافی‌ها رها و آزاد است و غم و غصه را فراموش می‌کند. تعبیری زیباتر از این نمی‌توان برای غم غربت و نوستالژی غربت پیدا کرد و این اوج احساس شاعر در عشق تمام و کمال به خاک میهن است.

پای بست الفت بیگانگان غربتیم آشیان در طالع مرغان دست‌آموز نیست
(همان: ۲۲۶)

هر چند در دیار غربت به دلیل محبت بیگانگان رشته‌های الفتی به وجود آمده و این محبت و دوستی باعث ایجاد پایبندی ما در این سرزمین گردیده است ولیکن چون مرغ دست‌آموزی هستیم که در برابر آب و دانه قفس تنگ را به ناچار تحمل می‌کند و هیچ‌گاه این قفس ارزش آزادی و زندگی در سرزمین خود را ندارد.

ما راهروان را سر و برگ وطنی هست هر رفتن ما را چو بهار آمدنی است
(همان: ۲۴۰)

راهروان دیار غربت به این امید، مخاطرات ترک وطن را به جان می‌خرند که امید به بازگشت به آشیان در وجود آنها زنده است و شاعر رفتن به دیار غربت را به زمستان تیره‌ای مانند کرده و بازگشت به دیار خود را به آمدن بهار تشبیه کرده است و این سخن عمق اندوه غربت و دوری از وطن را نشان می‌دهد.

به یاد هم‌نشینان وطن، سوز خوشی دارم در آتش گل کند شاخی که از گلبن جدا افتد
(همان: ۲۹۰)

شاعر درد و اندوه جدایی از اصل خویش را با یاد و خاطره مسرت‌بخش دوستان و آشنایان در وطن التیام می‌بخشد و خود را چون شاخه گلی دور از گلبن می‌داند که با وجود خشک‌شدن با سوختن در آتش فریاد درونی خود را با شعله‌های حیات بخش بروز می‌دهد.

یک نفس پرورده ایران، به هند آسوده نیست هرکه خوابد روز، شب دشوار خوابش می‌برد
(دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۲۹۲)

هرکس در خاک ایران نشو و نما کرده و نفس او با هوای دل‌انگیز این سرزمین آمیخته باشد، تحمل دوری از وطن را ندارد و سرگردانی و پریشانی او موجب می‌شود برای فراموشی این رنج، روزها را در خواب بگذراند و شب‌ها را ناآرام و در بی‌خوابی طی کند.

بخت می‌آرد به هند از گلشن ایران مرا همچو صیادی که بلبل را به بازار آورد
(همان: ۲۹۵)

اقبال نامساعد و بخت کج مدار مرا از بوستان پر طراوت وطن به سرزمین هند کشانده و حال من در این میان مانند هزاردستانی است که در دست صیاد خود اسیر گشته و

قدرت پرواز آزاد او را گرفته است و برای عرضه به بازار، چشم انتظار آینده‌ای گنگ و نامفهوم است.

شور هندم نیست در سر حسن سبزان دلکش است از بهشت روی گندم گون جدا افتاده‌ام
(همان: ۳۲۳)

تنها نقطه امیدواری در خاک غریب هندوستان دلربایی سبز چهرگان طنز هندی است و گر نه هیچ امید دیگری در این سرزمین غریب نمی‌بینم و به‌خوبی آگاهم که خاک ایران را که چون بهشتی پر از خوبرویان پری‌روی است، از دست داده‌ام و باید به‌ناچار این سبزه‌رویان را تحمل کنم. چنان که هویدا است ملاک زیبایی را نیز وابسته به خاک وطن می‌داند و بهشت‌رویان گندم‌گون ایرانی را به ملاحظت سبزه‌رویان هندی ترجیح می‌دهد.

۵. نوستالژی کودکی و نوجوانی در اشعار دانش

گذشت ایام بیداری و شوق زندگانی‌ها به خون خوابیده چشمی دارم از یاد جوانی‌ها
در آغوش کنار سرو و گل نشو و نما کردم چو طفل ناز پروردم خراب مهربانی‌ها
(همان: ۴۵)

شاعر دوران کودکی خود را ایام هوشیاری و پر از اشتیاق به زندگی می‌داند و در حسرت گذشته خوش خود چشمی خون‌چکان دارد و دنیای کودکی خود را با حسی دراماتیک با بازی کودکانه در پناه بوستان و دشت و دمن به یاد می‌آورد و مانند ایام از دست رفته کودکی هنوز هم حسرت محبت دارد و نوازش دیگران را انتظار می‌کشد.

نو بهار آمد که در شور افکند دیوانه را می‌دهم چون گل به تاراج نسیمی خانه را
عینکی باید مرا از شیشه می‌ساختن تا توانم خواند در پیری خط پیمان‌ها
(دانش مشهدی، ۱۳۷۸: ۴۸)

در این فصل دلربای بهاری که جنون عشق، آدمی را پریشان و بی‌قرار می‌کند و گل در استقبال نفس روح‌بخش نسیم، خود را پرپر می‌کند به یاد ایام جوانی از شیشه می‌برایم عینکی بسازید تا با آن لحظات خوش می‌خواری را دوباره تجربه کنم.

بلبل ز غنچه گل، جوش و خروش دارد فکر دهان تنگی، ما را خموش دارد
در برگ ریز پیری، شد تازه عشق و مستی این گل دو فصل خندد، این می‌دو جوش دارد
(همان: ۱۱۰)

شنیدن پای بهار و آواز و خروش مرغان خوش‌الحان شاعر را به یاد دوران شباب و به فکر زیبارویانی می‌اندازد که آتش شوق را در او زنده می‌کردند و پیرانه‌سر به خود یادآوری می‌کند که موسم باده‌نوشی را به هیچ بهانه‌ای نباید از دست داد.

خوابید خون حسرت و شیون دلت هنوز بر خاک آرزوی جوان تو می‌کند

دنباله گرد دیده دیدار جو مباش / سود خود این حریف و زبان تو می کند
(همان: ۱۳۰)

با فرارسیدن ایام پیری و کهولت شاعر حسرت به دل، ایام جوانی را مرور می کند و بر تربت آرزوهای از دست رفته خود شیون سر می دهد و به خود اندرز می دهد که به دنبال آرزوی وصال یار و دیدن روی یار نباشد که در هنگامه پیری و ضعف چنین امری باعث خسران و نومیدی می شود.

پیر گشتیم و هنوز اول عمر هوس است / آرزو آب بقا خورده، جوان می ماند
چند باشم خجل از روی جوانان چمن؟ / چون گل زرد، بهارم به خزان می ماند
(همان: ۱۵۰)

ایام ضعف و پیری در اعضا و جوارح فرارسیده و ناتوانی ها به سوی من هجوم آورده و لیکن آرزوهای نهفته در درون بی قرار من، تمامی ندارد و چون اسب سرکشی مهارنشده به سوی ناکجاآباد هوس می تازد و آرزوهای بی پایان که از سرچشمه حیات سیراب گشته هنوز دوره جوانی را طی می کنند و شور و شوقی در من به وجود آورده اند که نقطه پایانی ندارد. و لیکن ضعف و ناتوانی موجب شده در برآوردن آرزوها خجل و شرمنده باشم.

فصل سیر است و ز درد عشق رنجورم هنوز / گر چه پیرم، با جوانان بر سر شورم هنوز
خنده می آید مرا بر تنگ عیشی های خویش / گریه مینا به آبم داد و مخمورم هنوز
(همان: ۱۵۴)

ایام سرخوشی و پناه بردن به دامن طبیعت است و گلگشت صحرا درد عشق را در من زنده می کند. در این ایام پیری همان شور و احساسات جوانی را در سر می پرورانم ولیکن شرایط نامساعد و تنگدستی ها زمینه مساعدی برای برآوردن آرزوهای نهفته در درون باقی نمی گذارد؛ پس بهتر این است به همین باده نوشی اکتفا کنم و عالم سرمستی را که مهیا است از دست نهم.

عشرت آباد چمن جای من شوریده نیست / چشم بر راه بهار گریه مستانه ام
شرم پیری تا کی از میخانه بیرونم برد؟ / سر نهم در پای خم تا پر شود پیمانم
(همان: ۱۹۰)

گلگشت صحرا و دیدن روی بهار با این پریشان خاطری و شوریده سری دردی از من درمان نمی کند؛ پس بگذار در این ایام پیری در تنهایی خویش با ناله های خود خوش باشم و به جای عیش در بستان در کنار خم و پیمانم به یاد جوانی، وجود خود را از می ناب سیراب کنم.

تنگ عیشی می برد از پای گل نالان مرا / نیست برگ صحبت آشفته احوالان مرا
شرم پیری از جوانان دوره گردم کرده است / سایه آید در نظر، گاهی ز همسالان مرا
(همان: ۲۱۹)

ناتوانی و ضعف دوران کهنسالی حوصله عیش و شادی را از شاعر ربوده و میل به حشر و نشر با دیگران را در او از بین برده است. به همین دلیل او می‌گوید که در این وانفسای پیری به دلیل شرم از همنشینی با جوانان استنکاف می‌ورزد و تنها با یاد رفیقان از دست رفته و مرور گذشته‌ای خوش روزگار می‌گذراند.

بنشین به ناز بر سر دولت‌سرای فقر محتاج سایه‌پرور بال هما مباحش
دانش ز چرخ، شور جهانگردی‌ات گذشت مایل به سیر این چمن دلگشا مباحش
(همان: ۱۶۳)

در این دوران پیری با فقر آمیخته با غرور خود بساز و در فکر برآورده‌شدن آمال و آرزوهای دور و دراز دوران جوانی مباحش. بدان و آگاه باش که در این روزهای واپسین عمر مجالی برای پختن آرزوهای خام نیست و برای رسیدن به آرزوهای از دست رفته، خود را بی‌جهت به درد سر نینداز.

از فیض رنگ و بوست تهی برگ و بار ما هم عمرِ شبنم است گل شاخسار ما
چون تاکِ نوبریده درین کهنه باغ، شد پامال، خون‌گریه بی اختیار ما
(همان: ۳۸)

در ایام کهولت، سستی و ضعف بر شاعر مستولی گشته و افسوس بر عمر گذشته خود را چون شاخ تاکی می‌داند که از اصل خود بریده و دور مانده و در حال خشک شدن است. در تصویری زیبا از بیان باقی عمر، شاعر عمر خود را به شبنمی بر سر شاخسار مانند کرده که با تکانی بر روی زمین به فنا می‌رود و باقی عمر شاعر نیز با گریه و زاری چون شبنمی زودگذر است.

ز پا فتاده شیبیم ساقی دستگیری کن به یک ساغر علاج بی دماغی های پیری کن
لب نانی شکستن هم، شکست آبرو دارد نظر بر قرص گرم آفتاب از روی سیری کن
(همان: ۳۲۶)

از تاب و تب جوانی افتاده‌ایم و چاره‌ای جز پناه بردن به می و پیمانمان نداریم؛ پس درمان درد ما در دست‌های معجزه‌گر ساقی است تا ما را به وادی سرخوشی و بی‌خبری فرو برد. حالا که ضعف پیری ما را در نظرگاه همه شرمسار کرده است، بهتر این است راه استعنا و بی‌نیازی پیشه کنیم و بیش از این خود را شرمسار عام و خاص نسازیم.

گل به جوش آمد که جان آسوده، دل بی‌غم شود دیر کرد از می لبم تر، عمر مینا کم شود
راست بینان در خراباتند، پیری عیب نیست می‌گذارم سر به پای خم چو قامت خم شود
(همان: ۱۲۱)

هنگامه فرارسیدن بهار همراه با جلوه‌گری و مشاطه‌گری گل‌های بهاری، شاعر به یاد خوش گذشته به میخانه پناه می‌برد و برای فراموشی حال خود و غلبه بر غم‌های انباشته درون خود، اختیار خود را به دست ساقی می‌سپارد.

پر خجالت می کشیم از انفعال ما می پرس
می شوی خاطر پریشان، از ملال ما می پرس
ما جوان داریم یاد این آسمان پیر را
ای که می پرسی ز حال ما، ز سال ما می پرس
(همان: ۳۰۳)

در این سال‌های دور از جوانی و با این ضعف و سستی بهتر است اگر از احوالات من پرس‌وجو نکنی؛ زیرا هم من سرافکنده اوضاع خود می‌گردم و هم تو تکدر خاطر پیدا می‌کنی و افکارت مشوش می‌شود. تو همچون ما که فلک پیر و فرسوده را جوان می‌پنداریم، از ما احوالی بگیر و لیکن به پیری ما اعتنایی نداشته باش.

نسیان پیری فلک از حد گذشته است
این مرده [دل] به یاد ندارد جوان مرا
(همان: ۴۷)

شاعر از دست روزگار و فلک شکایت دارد و آن را به فراموشکار بودن متهم می‌کند و گلایه دارد که چرا روزگار پیر، دوران جوانی شاعر را از یاد برده است. در واقع شاعر ضعف و ناتوانی خود را به روزگار حواله می‌کند و نمی‌خواهد دوران پرشور و عاطفه جوانی را به خاطره‌ها بسپارد و از آن دل بکند.

خوب آیام جوانی را زیادم برده است
وقت پیریها به کار آمد مرا نسیان من
(همان: ۱۹۳)

آن‌گاه که در غم گذشته و از دست دادن دوران پرشکوه جوانی افسوس می‌خورد، به این شادمان است که فراموش‌کاری به یاریش آمده و گذشته‌ها را از ذهنش زدوده و همین باعث شده تا آرامش بهتری داشته باشد.

عمر، دانش رفت و شور سیر گلشن در سر است
می‌توان صد رنگ گل چیدن ز دستارم هنوز
(همان: ۱۵۳)

هرچند قافله عمر به سرعت گذشت و خاطره و گرد راهی از آن دیده می‌شود و لیکن شور و احساسات گذشته و سرمستی‌های دوره جوانی فروکش نکرده و در سر هزاران آرزوی برآورده نشده در جوش و خروش است.

کار داناان به خردان جهان افتاده است
سیر بازیگاه طفلان وقت پیری می‌کنم
(همان: ۱۹۳)

از بخت و اقبال ناسازگار، دست روزگار انسان‌های بی‌مقدار را بر سرنوشت شاعر حاکم کرده و خردمندان چاره‌ای جز گوشه‌گیری و تماشای کارهای ابلهانه این افراد پست ندارند.

۶. نتیجه

بررسی مضامین نوستالژیک، غم غربت و کودکی و نوجوانی در اشعار میررضی دانش مشهدی، بیانگر این واقعیت است که مهاجرت به خطه هندوستان و دوری از وطن،

تأثیرات بسیار شگرفی بر روحیات و احساسات او و بالطبع، بر احساسات و عواطف شاعری او گذاشته است و در یک دسته‌بندی، می‌توان اشعاری که غم غربت را آشکار می‌کند، در دو مقوله جداگانه شامل ۱. غم دوری از وطن؛ ۲. یادکرد دوران کودکی و نوجوانی تقسیم کرد. در زمینه غم دوری از وطن، می‌توان به اشعاری در زمینه غم فراق از وطن، زندگی در غربت، خاک دامن‌گیر غربت، ماندگاری در غربت، التیام درد دوری با حمایت مادی و معنوی حکمرانان و التیام درد دوری از وطن به سبب محبت دوستان نزدیک اشاره کرد. شاعر در پردازش اشعار نوستالژیک چنان دچار غم دوری از وطن شده که خطه هندوستان را چون باغ خشکی می‌داند و به یاد رقصیدن سرو با صدای موسیقی آب در وطن، پریشان خاطر می‌شود. غم غربت درد جان‌کاهی است که او را می‌آزارد و موجب می‌شود با ابزار اشعار عاطفی غم‌های درونی خود را به تصویر بکشد. او برای بیان عمق اندوه، خود را به مرغی مانند کرده است که دست روزگار او را به جفا، از آشیان جدا کرده و مرغ گرفتار دیگر آرامشی در خود نمی‌بیند. هرچند شاعر در خطه هندوستان با بذل و بخشش‌های حکمرانان با عزت و سر بلندی می‌زیسته، لیکن غربت‌نشینی نتوانسته تعلق خاطری در شاعر به وجود آورد و میل و کشش وطن چون زنجیری گران او را به سوی ترک غربت و روی آوردن به وطن می‌کشاند. روح و روان شاعر فقط با همنشینی با خاک وطن آرام می‌گیرد و غربت، محل زیست جسمانی اوست. از طرفی، در زمینه یادکرد از دوران کودکی و جوانی دانش به یادآوری بازی‌های کودکانه، گرمی‌داشت ایام می‌خواری در جوانی، برانگیخته‌شدن با خروش مرغان خوش‌الحان، شرمساری از ضعف و ناتوانی در پیری، یاد گلگشت صحرا و افسوس بر آرزوهای برآورده نشده زمینه‌های بروز احساسات شاعر است. او با یاد دوره کودکی و جوانی، دوران خوشی که از سر گذرانده، شنیدن پای بهار و آواز و خروش مرغان خوش‌الحان، به حسرت می‌ایستد و چاره کار را پناه‌بردن به باده و پیمانان می‌بیند تا جوانی گذشته خود را دوباره تجربه کند. امیال و آرزوهای نهفته در درون بی‌قرار شاعر چون اسب سرکشی مهارنشده به سوی هوس‌های جوانی می‌تازد، لیکن ضعف و ناتوانی او موجب شرمساری‌اش می‌شود. ناتوانی و ضعف دوران کهنسالی حوصله عیش و شادی را از شاعر ربوده و میل به حشر و نشر با دیگران را در او از بین برده است. در این وانفسای پیری به دلیل شرم، از همنشینی با جوانان استنکاف می‌ورزد و تنها با یاد رفیقان از دست رفته و مرور گذشته‌ای خوش روزگار می‌گذرانند. با مرور اشعار شاعر می‌توان دریافت که این احساسات نوستالژیک حاصل تجربه فردی شاعر است که با حضور در ناخودآگاه فردی شاعر با واژگان و تعبیری به شدت احساسی، پرده از آلام و رنج‌های شاعر برمی‌دارد و مخاطب را با غم‌های نهفته در سخن همراه می‌کند.

منابع

- آقازاده، راضیه (۱۳۹۷)، «نگاهی به بدیع معنوی در دیوان میررضی دانش مشهدی»، سومین همایش ملی زبان و ادبیات و بازنشاسی مشاهیر و مفاخر، مشهد مقدس.
- جلالی کندلجی، مریم؛ پروین دخت مشهور و اکبر شعبانی (۱۳۹۷)، «غم غربت در دفتر اول و دوم مثنوی معنوی»، ادبیات فارسی، ش ۳۹، ۱۷۷-۱۹۸.
- دانش مشهدی، میررضی (۱۳۷۸)، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد قهرمان، مشهد، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا.
- ذاکرا الحسینی، محسن (۱۳۸۳)، «واژگان نسخه‌شناسی: اصطلاحات نسخه‌پردازی، خوشنویس و صورتگری در دیوان دانش مشهدی (سده ۱۱ق)»، *نامه بهارستان*، ش ۹ و ۱۰، ۱۴۵-۱۵۲.
- رضوی، سیدمسعود (۱۳۹۱)، «غریب ملک بهار؛ درباره زندگی و سروده‌های میررضی دانش مشهدی»، *اطلاعات حکمت و معرفت*، سال ۷، ش ۵، ۶۴-۶۶.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۵) «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر (بر اساس اشعار نیمایوشیج و مهدی اخوان ثالث)»، *کاوش نامه*، سال ۷، ش ۱۲، ۳۳-۶۱.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۷)، «بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، *علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*، سال ۱۸، ش ۶۸، ۶۴-۸۳.
- _____ و شریف تیموری (۱۳۸۵) «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی (بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث)»، *کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی*، ش ۱۲، ۳۳-۶۲.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۶)، «بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، *علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*، ش ۶۸ و ۶۹، ۶۳-۸۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۱)، «وطن و جلوه‌گری‌های آن در شعر فارسی»، *یاد*، ش ۶۳-۶۶، ۱۶۹-۱۷۵.
- عالی عباسی آباد، یوسف (۱۳۸۷)، «غم غربت در شعر معاصر»، *گوهر گویا*، سال ۲، ش ۶، ۱۵۵-۱۸۰.
- عدل پرور، لیلیا (۱۳۹۷)، «بررسی تلمیحات و اشارات دیوان سیدرضی دانش مشهدی»، سومین همایش ملی زبان و ادبیات و بازنشاسی مشاهیر و مفاخر، مشهد مقدس.
- علیزاده، ناصر و عباس باقی‌نژاد (۱۳۹۱)، «قیصر امین‌پور و رویکرد نوستالژیک»، *شعرپژوهی*، ش ۱۲، ۱۷۵-۲۰۴.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹)، کاروان هند، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مصفا، محمدجعفر (۱۳۸۴)، رابطه، چ ۲، تهران، نگاه.
- موسوی، سیدکاظم و حسین شمسی (۱۳۹۰) «نوستالژی در اشعار سنایی»، *نشریه مطالعات و تحقیقات ادبی*، شماره ۱۶، از ۱۶۹ تا ۱۹۸.
- موسوی، سیدکاظم؛ جهانگیر صفری و شهربانو سلایی (۱۳۹۱) «غم غربت در اشعار منوچهر آتشی»، *پژوهشنامه ادب غنایی*، ش ۱۹، ۱۴۵-۱۶۶.
- نظمی تبریزی (۱۳۶۳)، *دویست سخنور*، تهران، علمی.

References

- Adel Parvar, Leila (2017), "Examination of the hints and hints of Divan Seyyed Rezi Danesh of Mashhad", the third national conference on language and literature and recognition of famous people, Mashhad. (In Persian)

- Aghazadeh, Razieh (2017), "Looking at the spiritual innovation in the Diwan Mirrezi Danesh of Mashhad", the third national conference on language and literature and recognition of famous and famous people, Mashhad. (In Persian)
- Ali Abbasi Abad, Youssef (2008), "The Sorrow of Homelessness in Contemporary Poetry", Gohar Goya, Year 2, Vol. 6, 155-180. (In Persian)
- Alizadeh, Nasser, and Abbas Baghinjad (2012), "Qaisar Aminpour and the Nostalgic Approach", Shaerpazhouhi, vol. 12, 175-204. (In Persian)
- and Sharif Timuri (2006), "Investigation of the process of nostalgia in contemporary Persian poetry (based on the poems of Nima Yoshij and Mehdi Akhwan Al-Talihi)", Persian Language and Literature Survey, Vol. 12, 62-33. (In Persian)
- Danesh Mashhadhi, Mirza Razi (1998), *Divan of Poems*, Edited by Mohammad Kahraman, Mashhad, Ashura Institute of Research and Studies. (In Persian)
- Golchin Maani, Ahmad (1989), *Karvan Hind*, Mashhad, Astan Quds Razavi. (In Persian)
- Jalali Kandelji, Maryam; Parvindokht Mashoor and Akbar Shabani (2017), "The grief of homelessness in the first and second books of Masnavi al-Manavi", Persian literature, vol. 39, 177-198.
- Mosfa, Mohammad Jaafar (2004), *Relation*, Ch 2, Tehran, Negah. (In Persian)
- Mousavi, Seyyed Kazem and Hossein Shamsi (2013) "Nostalgia in Sana'i Poems", Journal of Literary Studies and Research, No. 16, from 169 to 198. (In Persian)
- Mousavi, Seyyed Kazem; Jahangir Safari and Shahrbanu Selai (2011), "The grief of exile in the poems of Manouchehr Atashi", Research Journal of Ghanaian Literature, vol. 19, 145-166. (In Persian)
- Nazmi Tabrizi (1983), *Dosit Sokhnoor*, Tehran, Scientific. (In Persian)
- Razavi, Seyyed Masoud (2011), "Gharib Malik Bahar; About the life and poems of Mirrezi Danesh Mashhadhi", Information of Hikmat and Marafet, Year 7, No. 5, 64-66. (In Persian)
- Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza (2001), "Hometown and its manifestations in Persian poetry", Yad, Vol. 63-66, 169-175(In Persian).
- Sharifian, Mehdi (2006), "Research on the process of nostalgia in contemporary poetry (based on the poems of Nimayoshij and Mahdi Akhwan Al-Talihi)", Kavash Nameh, year 7, no. 12, 33-61. (In Persian)
- Sharifian, Mehdi (2006), "Investigation of the nostalgic process of homesickness in Fereydoun Moshiri's poems", Humanities of Al-Zahra University (S), Vol. 68 and 69, 63-86. (In Persian)
- Sharifian, Mehdi (2007), "Researching the Nostalgic Process of Homelessness in the Poems of Fereydoun Msheiri", Al-Zahra University Humanities, Year 18, No. 68, 83-64. (In Persian)
- Zakir al-Hosseini, Mohsen (2004), "Vocabulary of copywriting: the terms of copywriting, calligraphy and illustration in Diwan Danesh of Mashhad (11th century AH)", Baharestan newspaper, Vol. 9 and 10, 145-152. (In Persian)